

امام خمینی و ارتقاء جایگاه فقه حکومتی

سیدسجاد ایزدهی*

تأیید: ۹۱/۱۱/۱۵

دریافت: ۹۱/۸/۳۰

چکیده

فقه شیعه به‌عنوان میراث ماندگار فقهای پیشین، بر بستر مبانی و اصولی، تدوین شده که همواره پاسخگوی نیازهای جوامع بوده است و گرچه فقیهان در بسیاری از ادوار به جهت رعایت ضرورت‌های زمانه، پاسخگویی به امور دینی و مؤمنانه شریعتمداران را مورد عنایت قرار داده‌اند، لکن این به‌معنای اختصاص فقه به امور فردی مکلفان نبوده و مبانی و اصول ثابت فقه، مفید جایگاه حکومتی فقه در راستای اداره مطلوب جامعه به‌سوی سعادت مادی و معنوی است که از سوی برخی فقیهان نیز مدّ نظر قرار گرفته است. با پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل نظام سیاسی با محوریت فقه شیعه، بسیاری از ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل فقه؛ مانند فقه حکومتی در سایه مبانی مکتب فقهی امام خمینی علیه السلام، به رشد و توسعه مناسبی، دست یافت.

امام خمینی با «نگرشی فراشمول به فقه»، «احتساب حکومت به‌عنوان فلسفه عملی فقه»، «ارائه نظریه ولایت مطلقه فقیه» و «تأکید بر مؤلفه‌هایی، مانند مصلحت، زمان و مکان، حکم حکومتی»، گستره‌ای از اختیارات که مفید اداره مطلوب دینی و دنیوی جامعه بوده و مفید کارآمدی نظام دینی در اداره مطلوب جامعه است را برای فقیه در عصر غیبت، اثبات کرده و عملاً ضمن استحکام‌بخشیدن جایگاه فقه حکومتی در فقه شیعه، آن را توسعه داده است.

واژگان کلیدی

فقه، فقه حکومتی، فقه سیاسی، ولایت مطلقه فقیه، ولایت عامه فقیه، مصلحت، حسبه

* استادیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مقدمه

فقه شیعه از زمان پیدایش تا عصر حاضر که فاصله‌ای بیش از هزار سال را تجربه می‌کند، شاهد تحولات فراوانی بوده و مکاتب بسیاری را در خود پرورانده است. این فقه که در طول این سالیان دراز، هویت خود را در مقابل فقه اهل سنت و مباحث حقوقی غربی، حفظ کرده و پاسخگوی پرسش‌های زمانه خود در زمینه‌های مختلف بوده است به موازات رشد دانش و مسائل جدید، تحول یافته و در طول زمان بر حجم مسائل خود افزوده است؛ به گونه‌ای که حجم کتب نگارش یافته در سده‌های آغازین تدوین فقه شیعه با حجم کتبی که در سالهای اخیر در حوزه فقه، نگاشته می‌شود قابل قیاس نیست.

با وجود تحولات شگرفی که فقه شیعه در طول دوران حیات خویش، شاهد آن بوده است، موانعی نیز در طول این ایام برای به فعلیت رسیدن همه ظرفیت‌های فقه شیعه وجود داشته است و مطابق این موانع و شرایط، فقه شیعه نتوانست از همه ظرفیت‌های خود استفاده کرده و نسبت به همه جوانب و شؤونات جامعه به فعلیت برسد. از همین رو، مشاهده می‌کنیم که اکثر ظرفیت فقه و فقیهان شیعه به پاسخگویی به پرسش‌های فردی مؤمنان، اختصاص یافته و مسائل عبادی و احوالات شخصی، بیشترین حجم مسائل فقه را به خود معطوف داشته است؛ گرچه عنایت غیر حداکثری فقیهان به مباحث فقه سیاسی و حکومتی در گرو تقصیر و یا قصور آنان نبوده، بلکه ریشه در عوامل و شرایطی دارد که در بخش عمده‌ای از دوران عصر غیبت بر جامعه اسلامی حکمفرما بود؛ اموری از قبیل: «اقلیت افراد شیعه در میان جمعیت وسیع اهل سنت»، «رسمیت نداشتن مذهب شیعه در کشور و جامعه‌ای خاص»، «حاکمیت سلاطین سنی مذهب بر امور جامعه»، «تقیه فقیهان در برابر حاکمان سنی» و «بر نتابیدن بحث حکومت و حاکمیت شیعه از سوی حاکمان جائر»، برخی از عوامل و شرایطی بودند که فقیهان شیعه، بر اساس آن قادر به بحث از مباحث سیاسی و حکومتی فقه شیعه نبوده و از این رو، مباحث سیاسی - حکومتی فقه در قالب «ولایت فقیه» و اختیارات وی در فقه به صورت متفرق و در ذیل مباحث متفرقه کتب فقهی - و نه به صورت مستقل و ذیل بابی مشخص -، مورد بحث قرار می‌گرفت. بر

این اساس، در زمانی که مذهب شیعه در کشور ایران با حاکمیت سلاطین صفوی به رسمیت رسیده و حاکمان شیعه‌مذهب بر امور کشور، مسلط شده و جمعیت شیعه، رو به فزونی نهاد و شرایط تقیه از حاکمان سنی به پایان رسید، فقهای شیعه مباحث سیاسی و حکومتی خود را در قالب ولایت فقیه به صورت عیان و متمرکز در کتب فقهی خویش عرضه کرده و نظام سیاسی شیعه در عصر غیبت را عرضه نمودند. مباحثی که در زمان مشروطه از سوی فقیهان در پاسخ به شرایط و پرسش‌های زمانه، عرضه شده را می‌توان در راستای پاسخگویی فقه شیعه، نسبت به پرسش‌های عصر و زمانه خود ارزیابی کرد.

در همین راستا و در حالی که مباحث سیاسی فقه در سالیان زیادی در عصر غیبت به سمت نیازهای مؤمنانه افراد، گرایش یافته بود در سالهای اخیر، ضمن اینکه به سوی نیازهای اجتماعی و حکومتی گرایش یافت، مباحث سیاسی فقه از وضوح، شفافیت و استقلال بیشتری برخوردار شد.

در پسامد انحراف انقلاب مشروطیت و کناره‌گیری اندیشمندان حوزه دین از عرصه سیاست، فقیهان تا مدت‌های مدیدی از ورود به مباحث سیاسی، کناره‌گیری کرده و جدا از ادله‌ای که برای این امر وجود دارد، فقه سیاسی شیعه، دوباره دچار سکوت و ایستایی شد و این قضیه تا دهه‌های اخیر ادامه یافت.

در دوره معاصر که به واقع می‌توان آن را عصر امام خمینی نامید، تلاش مجددی در حوزه فقه سیاسی شیعه، صورت پذیرفت که با تمامی تحولات گذشته، برابری کرده؛ بلکه از تمام آن تحولات، پیشی گرفته است. در حالی که دیدگاه فقیهانی همچون آیه‌الله بروجردی(ره) در طرح نظریه «ولایت فقیه»، بسیار مغتنم و راهگشا بوده و برخی دیگر از فقیهان نیز گام‌هایی مناسب در این خصوص برداشته بودند، اما به واقع می‌توان حرکت نظری و عملی امام خمینی علیه السلام در این خصوص را تحولی اساسی در حوزه فقه سیاسی شیعه به حساب آورد. بر این اساس، امام خمینی، علاوه بر اینکه دیدگاه نوین و جامعی را از ولایت فقیه در کتب فقهی - اعم از استدلالی و غیر استدلالی - و بیانات خویش، عرضه کرده است، در حوزه عمل نیز برای نخستین بار، نظامی سیاسی را بر اساس آموزه‌های فقه شیعه در حوزه جغرافیایی کشور ایران به اجرا در آورده و جدا از مباحث ولایت

فقیه، نظام اداره کشوری اسلامی را بر اساس آموزه‌های فقه شیعه، ترسیم کرده است. با عملیاتی شدن نظام سیاسی شیعه در عصر غیبت، فقیهانی که به تصور غیر عملی بودن این گونه از نظام، از طرح این مباحث، استنکاف می‌ورزیدند، به عرضه تفصیلی و استدلالی آن همت گماردند؛ بلکه با پیروزی انقلاب اسلامی و مطرح شدن «ولایت مطلقه فقیه» به عنوان مبنای حکومت و قانون اساسی، برخی از مشکلات، عملاً فراروی این نظام سیاسی قرار گرفته و افرادی نیز - اعم از موافق و مخالف - به طرح ایرادات و انتقادات در این خصوص پرداختند و این امر، مباحث بسیاری را با خود به همراه داشته و به استحکام آن منجر شده است. به علاوه با عملی شدن نظریه سیاسی شیعه در عصر غیبت در قالب نظریه «ولایت عامه فقیهان» و یا «ولایت مطلقه فقیه»، دیدگاه‌های نوین و رقیبی نیز از سوی برخی از فقیهان در حوزه نظام سیاسی مطلوب شیعه در عصر غیبت، طرح شده است که برخی از آنها هیچ سابقه‌ای در فقه سیاسی شیعه نداشته است. برخی از دیدگاه‌هایی که از سوی فقیهان معاصر در خصوص شکل نظام سیاسی شیعه در عصر غیبت، ارائه شده عبارتند از: «ولایت انتخابی فقیه» (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۵۴۸)، «ولایت در محدوده حسبه»، «ولایت به معنای مأذون در تصرف»، «وکالت فقیه»، «نظارت فقیه»، «ولایت شورای فقیهان» (حسینی، ۱۴۰۱ق، ص ۱۲۶)، «دولت انتخابی اسلامی» (مغنیه، ۱۹۷۹م، ص ۶۶؛ شمس‌الدین، ۱۴۱۲ق، ص ۴۱۹) و «خلافت عمومی انسان» (صدر، ۱۳۹۹ق، ص ۸ و همو، ۱۴۱۰ق، ص ۱۳۴). با وجود اینکه مسأله ولایت فقیه، در فقه شیعه، مورد اتفاق بوده و به اجماع فقیهان مستند است، لکن فقها در برخی اوصاف و ویژگی‌های ولی فقیه و همین‌طور، گستره اختیارات وی، دارای اختلاف هستند. در این میان، گرچه طرح مقوله ولایت فقیه، ابتکار امام خمینی علیه السلام محسوب نمی‌شود و ایشان در راستای نظر فقهای پیشین، ولایت فقیه را طرح کرده و نظام سیاسی موجود در قالب جمهوری اسلامی را بر پایه مبانی ارائه‌شده از سوی علما در خصوص ولایت فقیه ایجاد کرده است، لکن برجستگی حضرت امام در خصوص نظریه ولایت فقیه را می‌بایست در دو عرصه اساسی «باور به گستره فراگیر برای ولایت فقیه در ذیل نظام سیاسی» و «عملی کردن نظریه ولایت فقیه در عرصه اجرا»، جست‌وجو کرد.

این رویکرد، موجب شده تا امام خمینی، فقه سیاسی شیعه با محوریت ولایت فقیه را به سوی فقه حکومتی، سوق داده و از ارکان، مؤلفه‌ها و آموزه‌های فقهی در راستای بهره‌وری حداکثری از فقه در عرصه جامعه و همین‌طور کارآمدکردن نظام اسلامی در گستره اجرا بهره بگیرد.

فقه سیاسی

مرکب واژه فقه سیاسی که در سالیان اخیر، بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد به بخشی از مباحث فقه، اطلاق می‌شود که به امور سیاسی، مرتبط شده و از اساس در راستای تخصصی‌شدن فقه در عرصه‌های دیگر تخصصی فقه مانند: فقه اقتصادی، فقه پزشکی، فقه قضاوت، فقه عبادی و ... شکل گرفته است.

گرچه عرصه فقه به دلیل ارتباط با عرصه سیاست، همواره از مباحث و موضوعاتی در عرصه فقه سیاسی مانند: نماز جمعه، دارالاسلام، دارالکفر، جهاد، مرابطه (مرزبانی)، امر به معروف و نهی از منکر، حسبه و ... که در سراسر فقه، پراکنده بوده و رنگ و بوی سیاسی دارند، مملو بوده است؛ لکن آنچه فقه سیاسی موجود را از مباحثی که در سالهای دور در ذیل فقه سیاسی جای می‌گرفت، متمایز می‌کند، نه در مفهوم فقه سیاسی؛ بلکه در دو چیز است:

الف) برخلاف زمان گذشته که به‌خاطر دوربودن فقه و فقیهان از عرصه حکومت، این علم مشتمل بر مباحث بسیط و دور از عرصه سیاست بوده است، هم‌اکنون مشتمل بر عرصه‌های نوپدید بسیاری در عرصه سیاست شده است، بلکه به‌خاطر ارتباط مستحکم فقه و فقیهان به عرصه حکومت و سیاست و ضرورت پاسخگویی فقیهان، نسبت به مسائل نوپدید و اداره مطلوب شریعت‌مدار جامعه، حجم مسائل فقه سیاسی، افزون گشته و علاوه بر مباحث پیشین، موضوعاتی مانند: تحزب، مرزهای ملی، تفکیک قوا، انتخابات، مجالس قانونگذاری، قانون اساسی، مصونیت سیاسی، آزادیهای سیاسی، مشارک سیاسی و... را دربرمی‌گیرد؛ گرچه برخی از مباحث سابق فقه سیاسی در راستای مقتضیات زمانه و تخصصی‌شدن فقه از ذیل فقه سیاسی، خارج گشته و در عرصه‌های تخصصی دیگر فقه، مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرند که از آن میان می‌توان از مباحث حدود، دیات و

نماز جمعه، یاد کرد که امروزه عمدتاً در فقه قضایی و عبادی، مورد بحث قرار می‌گیرند. (ب) برخلاف مباحث فقه سیاسی که در زمان گذشته، بنا بر «مقتضیات زمانه»، «دوربودن فقه و فقیهان از عرصه حکومت»، «قرارداشتن فقها در حالت تقیّه»، «سیطره حاکمان جائز بر امور جامعه» و «در اقلیت قرارداشتن شیعیان در برخی زمانها و مناطق»، عمدتاً در پارادایم فقه فردی - و نه فقه اجتماعی و حکومتی - قرار داشت و مباحث طرح‌شده سیاسی در فقه نیز معمولاً فردمحور بوده و در پاسخ به مؤمنان و مکلفین به شریعت، ارائه می‌شد، فقه سیاسی در عصر حاضر در پارادایم فقه اجتماعی و حکومتی، وارد شده و علاوه بر اینکه مخاطبان آن، به متشرعین، محدود نشده، بلکه عموم شهروندان را دربرمی‌گیرد، نظریه‌های سیاسی را نیز در کنار احکام و استفتائات، دربرگرفته و اداره مطلوب و شریعت‌مدار جامعه کلان و حکومت اسلامی را سرلوحه استنباط قرار می‌دهد.

از این رو، امام خمینی به‌عنوان معمار یک حکومت شریعت‌مدار در عصر حاضر، با عنایت به اینکه فقه فردی، تنها بخشی از نیازهای فردی و شخصی افراد را مورد عنایت قرار می‌دهد و حال آنکه فقه، علم به احکام دین بوده و احکام دین، گستره‌ای بس فراگیر دارد و همه زوایای زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی انسان را دربرمی‌گیرد و با درک صحیح از شرایط و در راستای به‌کار بستن حداکثری آموزه‌های فقه در جامعه، بازتعریفی از فقه و ارتباط آن با حکومت ارائه کرده، بلکه جنبه‌های فردی فقه را در سایه مسائل عمده و حکومتی، قرار داده و جنبه عملی فقه را در سایه حکومت، معنا کرده است.

طبیعی است پاسخ متناسب به مسائل نوپدید و مدرن؛ مانند مشارکت سیاسی، تحزب، انتخابات و ...، جز در سایه بازتعریف فقه سیاسی با ویژگی‌های متناسب با تأمین غایات حداکثری دین در جامعه میسر نمی‌شود؛ چنانکه علاوه بر امام خمینی که تعریفی تازه و متناسب با نگرشی نو برای فقه، ارائه کرده است، برخی از اندیشمندان معاصر نیز بر ضرورت بازتعریف فقه سیاسی، متناسب با شرایط زمانه، تأکید کرده‌اند:

ما امروزه به تعریف جدیدی از فقه سیاسی، نیاز داریم تا به مسائل جدید سیاسی پاسخ دهد؛ یعنی صرف نظر از مسائلی که در گذشته بوده است در فقه سیاسی، ما باید در هر زمان، موضوعات آن زمان را در نظر بگیریم و

پاسخی از فقه داشته باشیم. این فقه غیر از نظریات و آرای فقهاست (عمید زنجانی، ۱۳۷۸، ص ۷).

با توجه به آنچه در خصوص فقه سیاسی گذشت، باید گفت فقه سیاسی مطلوب دارای ویژگی‌هایی است که آن را از فقه سیاسی با قرائت‌های پیشین، متمایز می‌کند. برخی از ویژگی‌های فقه سیاسی که می‌بایست در عصر حاضر مد نظر قرار بگیرد از قرار ذیل است: فقه سیاسی مطلوب، خود را به پرسش‌ها و نیازهای مکلفان و مؤمنان، محدود نمی‌نماید و همه شهروندان جامعه - اعم از مؤمنان و غیر مؤمنان، موافقان و مخالفان - را مد نظر قرار می‌دهد.

فقه سیاسی، علاوه بر افراد جامعه، برای حکومت و جامعه نیز هویت مستقل، قائل شده و نیازهای آن را نیز در کنار نیازهای افراد مد نظر قرار می‌دهد، بلکه نیازهای حکومت و جامعه را بر نیازهای فردی مقدم می‌دارد.

فقه سیاسی، مجموعه مسائل سیاسی در کنار هم قرار گرفته نیست، بلکه دارای شبکه‌ای منسجم و به هم پیوسته بوده و قالبی نظام‌واره دارد.

فقه سیاسی مطلوب، علاوه بر اینکه در استنباط احکام و نظریه‌ها، حجیت شرعی و عرضه مناسب آن به ادله شریعت را مورد لحاظ قرار می‌دهد، کارایی و کارآمدی احکام و نظریه‌ها در عرصه عمل را نیز مورد تأکید قرار می‌دهد.

با توجه به اینکه بسیاری از مباحث سیاسی در گستره عقلانیت، عرف و بنای عقلا قرار داشته و عقل، توانایی درک غایت و ملاک آن را دارد و لذا عرصه‌های تعبّدی در فقه سیاسی، کمتر از سایر عرصه‌های فقه است. از این رو، در استنباط احکام و نظریه‌های شریعت، گستره فراخ‌تری برای عقل، عرف و بنای عقلا وجود دارد. لذا نوع روش استنباطی در عرصه فقه سیاسی، قدری با سایر عرصه‌های فقه، متمایز است.

فقه حکومتی

واژه دیگری که در کنار واژه «فقه سیاسی» استفاده می‌شود و معمولاً به اشتباه، مرادف با فقه سیاسی استعمال می‌شود (مهریزی، ۱۳۷۶، ص ۱۴۱)، مرکب واژه «فقه

حکومتی» است. مراد از این واژه، مباحثی در حوزه فقه که به حکومت و مسائل آن می‌پردازد نیست؛ چه آنکه در این صورت، مرادف با «فقه سیاسی» برشمرده خواهد شد، بلکه مراد از «فقه حکومتی»، نگرشی است که فقیه بر اساس آن، حاکمیت سیاسی شیعه را در نظر گرفته و در استنباط خود به رفع نیازهای حکومت دینی، عنایت دارد. مطابق این نگرش، در مباحث فقهی و بیان احکام افعال مکلفان، می‌بایست انسانها به‌عنوان فردی از افراد حکومت اسلامی در نظر گرفته شوند و نه به‌عنوان انسانهایی جدا و بریده از اجتماع و حکومت. لذا فقه حکومتی، نه به‌عنوان بخشی از فقه، بلکه به‌معنای نگرش و بینش حاکم بر کل فقه بوده و بر اساس آن استنباطهای فقهی، می‌بایست بر اساس فقه اداره نظام سیاسی بوده و تمامی ابواب فقه، ناظر به اداره کشور باشد.

از این رو، گستره‌ای که در فقه حکومتی، مورد بحث قرار می‌گیرد، نه تنها مباحث سیاسی، بلکه تمامی ابواب و مسائل فقه خواهد بود؛ زیرا حکومت، شؤن و زوایای بسیاری داشته و ولی فقیه می‌بایست همه آن مسائل را بنا بر رفع نیازهای حکومت، مورد بررسی قرار دهد؛ مباحثی در حوزه اقتصاد، فرهنگ، حقوق، نظامی، انتظامی، خانواده، احوالات شخصیه و

آنچه که فقه حکومتی را از فقه سیاسی و فقه عمومی، متمایز می‌کند این است که:

اولاً: فقه سیاسی به مباحث حکومت، اختصاص نداشته و مصادیق غیر حکومتی بسیاری می‌تواند داشته باشد. لذا فقه سیاسی از زمانهای دور و دوران حاکمیت حاکمان جائر نیز در فقه شیعه وجود داشته و گرچه در زمان حاکمیت سیاسی شیعه، مصادیق بیشتری یافته است، اما همیشه و در ذیل هر حکومتی می‌توان از مباحث سیاسی، بحث نمود.

ثانیاً: فقه سیاسی، بخشی از ابواب و مسائل فقه که به موضوعات سیاسی، عنایت دارد را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد و این در حالی است که در فقه حکومتی، همه مباحث و موضوعات، مورد استنباط قرار می‌گیرند.

ثالثاً: گرچه فقه حکومتی، گستره‌ای به شمول و توسعه فقه عمومی دارد، اما آنچه فقه حکومتی را از فقه رایج، متمایز می‌کند این است که فقه حکومتی، در راستای ملاحظه تأثیر هر حکمی از احکام در کیفیت مطلوب اداره نظام سیاسی خواهد بود و

حال آنکه در فقه عمومی، موضوعات و مسائل فقهی به دور از هرگونه ملاحظه حکومتی و مکلفین نیز نه به عنوان شهروندان یک کشور، بلکه به عنوان موضوع حکم شرعی قرار گرفته و مورد استنباط قرار می‌گیرند. طبیعتاً نوع فتاوا و احکامی که از جانب فقیه در این دو دیدگاه ارائه می‌شود، متفاوت خواهد بود.

آیه‌الله خامنه‌ای که از داعیه‌داران حوزه فقه حکومتی بوده و در عبارات خود مکرراً بر ضرورت این‌گونه نگرش در فقه تأکید کرده است، ضمن اینکه گستره فقه را نسبت به همه ابواب فقه، تعمیم می‌دهد، بر اهتمام فقیهان بر استنباط فقهی مطابق این نگرش نیز تأکید کرده و تفاوت و تأثیری که این نگرش می‌تواند در نوع فتاوا و فتاوی که از سوی ولی فقیه، صادر می‌گردد را متذکر می‌شود:

فقه ما از طهارت تا دیات، باید ناظر به اداره یک کشور، اداره یک جامعه و اداره یک نظام باشد. شما حتی در باب طهارت هم که راجع به ماء مطلق یا فرضاً ماء الحمام فکر می‌کنید، باید توجه داشته باشید که این در یک جا از اداره زندگی این جامعه، تأثیری خواهد داشت، تا برسد به ابواب معاملات و ابواب احکام عامه و احوال شخصی و بقیه ابوابی که وجود دارد. بایستی همه اینها را به عنوان جزئی از مجموعه اداره یک کشور، استنباط بکنیم. این در استنباط، اثر خواهد گذاشت و گاهی تغییرات ژرفی را به وجود خواهد آورد (خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۶/۳۱).

قرائت امام خمینی در خصوص فقه حکومتی

امام خمینی رحمته‌الله علیه به قرائتی فراشمول از فقه شیعه، باور داشت که ضمن اینکه همه عرصه‌های زندگی را دربرمی‌گیرد، پیوندی مستحکم با مقوله حکومت و اداره جامعه داشته، بلکه حکومت، فلسفه عملی فقه، خوانده شده است. مطابق این رویکرد، فقیه در استنباط حکم شرعی می‌بایست، علاوه بر مراجعه به منابع و ادله شرعی، نگرشی همه‌جانبه به همه ابواب فقه؛ اعم از عبادات، سیاسات، اقتصاد، فرهنگ و ... داشته و اجتهاد خویش را در راستای اداره شؤون مختلف کشور به کار بگیرد، بلکه فقه شیعه، ضمن تحفظ بر اجتهاد در

فهم احکام شرعی، باید در فهم و درک نظریه‌های سیاسی - اجتماعی نیز اجتهاد و استنباط نماید.

بر اساس رویکرد حداکثری در فقه و مطابق جایگاه ترسیم‌شده برای فقیه در حوزه نظام سیاسی، گستره اختیارات حاکم نیز به فهم و استنباط فروع دینی، محدود نشده و وی می‌تواند، بلکه می‌باید با عنایت به عنصر مصلحت، حکم ثانوی و حکم حکومتی، از بن‌بست‌های احتمالی فقه در اداره کارآمد جامعه، گذر کرده و جامعه را از بحران احتمالی خارج نماید. طبیعی است در این رویکرد به بررسی حلال و حرام، بسنده نشده و استنباط نظریه‌های سیاسی نیز مورد عنایت قرار گرفته و فقیه به‌عنوان نایب امام معصوم علیه السلام در عصر غیبت، می‌بایست هدایت و راهبری همه مردم را بر عهده گرفته و لذا گستره‌ای فراگیرتر از کشور اسلامی را مورد لحاظ قرار دهد.

مطابق این نگرش حداکثری به فقه و استنباط و بر اساس قابلیت‌های موجود در فقه شیعه، نه تنها فقیه، قادر خواهد بود کشوری اسلامی را به‌صورت بهینه و مطلوب اداره نماید، بلکه خواهد توانست در حوزه نظام جهانی، وارد شده و مشکلات این نظام را حل کرده و در نهایت، تمدنی برآمده از آموزه‌های اصیل را به جهت اداره جهان، عرضه نماید. بدیهی است تحقق خارجی قرائت حداکثری امام خمینی از فقه شیعه و ورود آن به گستره فقه حکومتی در گرو امور بسیاری است که مبانی آن در فقه شیعه، موجود بوده و عنایت به آن خواهد توانست ظرفیت راهبری و شمول آن در عرصه‌های مختلف را افزوده و بر کارآمدی آن بیفزاید.

برخی از مواردی که می‌بایست در این راستا، مورد عنایت قرار گیرند از قرار ذیل است:

۱. سطح انتظار متفاوت و حداکثری از فقه؛
۲. موضوع‌شناسی دقیق و منطبق با واقعیت خارجی؛
۳. عنایت به حلّ شئون مختلف نیازهای جامعه متمرکز (حکومت)؛
۴. تأکید بر نقش زمان و مکان در فهم موضوعات و استنباط احکام؛
۵. تلاش در راستای ایجاد تمدنی اسلامی در سایه آموزه‌های شریعت؛
۶. رفع نیازهای اساسی جامعه به‌واسطه فقه و عدم اکتفا به نیازهای فردی؛

۷. عنایت به پیچیدگی موضوعات و کثرت بحث از مسائل و موضوعات نوپیدا در فقه؛
۸. تأکید بر فهم فقه به‌عنوان نظام جامع و نگرش همه‌جانبه به اسلام و ابواب و مسائل فقه؛
۹. توسعه فرایند اجتهاد از «فهم اجتهادی احکام شرعی» به «استنباط نظریه‌ها و نظامهای دینی - سیاسی»؛
۱۰. توجه همزمان به نیازهای جامعه و افراد؛ بلکه مقدم‌داشتن نیازهای حکومتی بر نیازهای فردی در فقه؛
۱۱. استفاده از روشهای جدید - مبتنی بر خاستگاه فقهی - در حوزه استنباط متناسب با تنوع و پیچیدگی مسائل؛
۱۲. نظر به ابواب و کتب فقه به‌عنوان نیازها و موضوعات فراگیر جامعه و در راستای اداره صحیح نظام سیاسی شیعه در عصر غیبت؛
۱۳. ضرورت ورود به عرصه سیاست کلان نظام سیاسی و تنظیم روابط میان قوا در دولت اسلامی، بلکه روابط با کشورهای اسلامی و یا کافر؛
- در حالی که مطابق نگرش فقهی بسیاری از فقها، تنها جوانی از رفتار و اعمال فرد که به خود وی مرتبط می‌شود، مورد عنایت قرار گرفته و فقه، تنها به نیازهای افراد در حوزه مسائل فردی و شخصی پاسخ می‌گوید و وظیفه اجتهاد، تنها پردازش و استنباط احکام فردی و عبادی بوده و با محور قرار گرفتن منافع و مضار فردی در حوزه استنباط، نیازهای اجتماعی، بلکه نیازمندیهای فرد در عرصه جامعه، مورد عنایت نبوده و پاسخگویی به بخش کوچکی از نیازهای افراد مؤمن در ذیل وظیفه فقیهان جای می‌گیرد (خامنه‌ای، ۱۳۷۶/۳/۱۴). در قرائت فقهی مستند بر دیدگاه امام خمینی، حداکثر نیازهای افراد؛ اعم از نیازهای فردی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، مد نظر قرار گرفته و استنباط، به مسائل شخصی افراد، محدود نمی‌شود. بر اساس این نگرش، نیازهای اجتماعی افراد از اولویت برخوردار بوده و افراد با این وصف که علاوه بر نیازهای فردی، دارای نیازهای اجتماعی نیز هستند، مورد لحاظ قرار می‌گیرند؛ زیرا دین اسلام، برنامه‌ای همه‌جانبه برای سعادت و تکامل مادی و معنوی انسانها بوده و در قوانین خود،

همه شئون فردی و گروهی افراد را مورد ملاحظه قرار داده است و این امر با محدودکردن و محصورساختن فقه به امور عبادی و فردی، سازگار نیست.

آیه‌الله خامنه‌ای نیز ضمن اعتقاد به گرایش فقهای پیشین، به فقه حداثی و فاصله‌گرفتن از فقه حداکثری در زمان گذشته، این امر را معلول علل خاصی، دانسته و این‌گونه آورده است: «فقه ما در طول سالهای متمادی گذشته، بیشتر متوجه بوده به فهم اسلام به‌عنوان عمل یک فرد به‌عنوان وظیفه یک فرد، نه فهم اسلام به‌عنوان یک نظام اجتماعی» (خامنه‌ای، ۱۳۶۴/۹/۱۳). همچنین آورده است:

در میان کتب فقهی شیعه، بسیاری از مباحثی که مربوط به اداره کشور است، مثل مسأله حکومت، مسأله حسبه و چیزهایی که ارتباط پیدا می‌کند به کارهای جمعی و داشتن قدرت سیاسی، چند قرن است که جای اینها خالی است. بعضی‌ها از اوایل هم در کتب فقهی شیعه، مورد تعرض قرار نگرفته است، مثل همین مسأله حکومت مثلاً. بعضی‌ها مثل مسأله جهاد که یک مسأله اساسی است در فقه اسلام، چند قرن است که از کتب فقهی استدلالی شیعه، به‌تدریج کنار گذاشته شده است و در اغلب کتب فقهی استدلالی، مورد توجه قرار نگرفته است... لذا فقه شیعه و کتب فقهی شیعه، بیشتر فقه فردی بود؛ فقهی که برای اداره امور دینی یک فرد یا حداکثر، دایره‌های محدودی از زندگی اجتماعی، مثل مسائل مربوط به خانواده و امثال اینها بود (خامنه‌ای، ۱۳۷۶/۳/۱۴).

تأکید بر کارکردهای فقه با نگرش حداثی و رفع نیازهای مؤمنانه افراد که در عمده دوران دوری فقیهان از عرصه حاکمیت در حوزه فقه شیعه، غلبه داشت، در سایه پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری فقیهی زمان‌شناس و اداره کشور با محوریت فقه شیعه از سوی بسیاری، مورد تردید و انکار قرار گرفت؛ چه آنکه آن سطح از فقه، قادر به پاسخگویی به پرسش‌های فراروی مردم و نظام سیاسی نبود، بلکه اصل مبارزه با نظام طاغوت و تلاش، جهت برقراری نظامی اسلامی نیز بر این پیش‌فرض، مبتنی بود که فقه شیعه، قادر به اداره نظامی وسیع بوده و اداره سیاسی - اجتماعی یک کشور در سایه فقه فراشمول و حداکثری با محوریت نظریه «ولایت فقیه»، ممکن و میسر است.

امام خمینی علیه السلام را می‌بایست از اصلی‌ترین داعیه‌داران فقه حداکثری در قالب فقه حکومتی نامید؛ چرا که ایشان در سالهای مبارزه و پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در این مسیر گام نهاده و با طرح مسائل و مباحث حکومتی، جریان اجتهاد را به این سوی، سوق داده است:

فقه شیعه را که به‌خاطر طول سالهایی که فقهای شیعه و خود گروه شیعه در دنیای اسلام، دسترسی به قدرت و حکومت نداشتند و فقه شیعه، یک فقه غیر حکومتی و فقه فردی بود، امام بزرگوار کشاند به سمت فقه حکومتی... فقه شیعه و کتب فقهی شیعه، بیشتر فقه فردی بود؛ فقهی که برای اداره امور دینی یک فرد یا حداکثر دایره‌های محدودی از زندگی اجتماعی، مثل مسائل مربوط به خانواده و امثال اینها بود... امام بزرگوار، فقه شیعه اسلام را از دورانی که خود این بزرگوار در تبعید بودند، کشاندند به سمت فقه اجتماعی، فقه حکومتی؛ فقهی که می‌خواهد نظام زندگی ملت‌ها را اداره کند و باید پاسخگوی مسائل کوچک و بزرگ ملت‌ها باشد (همان).

امام خمینی، ضمن تأکید بر اینکه فقه شیعه در بسیاری از دوران عصر غیبت، عنایتی نسبت به حکومت و عرصه‌های اجرایی نداشته، جانب فردگرایانه فقه بر جمع‌گرایی آن غالب بوده و فقیهان، تنها به بخش‌هایی از مباحث فقهی جهت مسائل فردی، اکتفا می‌کردند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۷، ص ۳۷)، ماهیت احکام اسلام را به‌گونه‌ای معرفی می‌نمایند که در راستای رفع نیازهای کلان اداره جامعه و تشکیل دولت، جعل شده است و جامعیت احکام اسلام برای پاسخگویی به همه شؤون و نیازمندیهای انسانی را مورد تأکید قرار داده‌اند: «ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه، تشریح گشته است» (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۲۸).

بر خلاف فقه فردی که تنها بخشی از نیازهای فردی و شخصی مؤمنان را مورد عنایت قرار می‌دهد، بر اساس دیدگاه امام خمینی، فقه، علم به احکام دین بوده و احکام دین نیز به محدوده نیازهای مؤمنانه افراد، محدود نشده، بلکه گستره‌ای بس فراگیر دارد و همه زوایای زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی انسان را دربرمی‌گیرد. ایشان ضمن

اینکه جامعیت فقه شیعه، نسبت به همه مسائل و تمام ادوار زندگی را مورد تأکید قرار می‌دهد، جنبه‌های فردی فقه را در سایه مسائل عمده و حکومتی قرار داده و جنبه عملی فقه را در سایه حکومت معنا کرده است.

نگرش امام خمینی علیه السلام در خصوص فقه، به ظرفیت حداکثری فقه در اداره جامعه محدود اسلامی منحصر نشده، بلکه ایشان ضمن تذکر به شورای نگهبان، خواستار نگرش فقهی در استنباط به گونه‌ای که برای رفع نیازهای اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی جوامع آماده بوده و توانایی اداره جهان را داشته باشد، بودند:

شما در عین اینکه باید تمام توان خودتان را بگذارید که خلاف شرعی، صورت نگیرد - و خدا آن روز را نیاورد - باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی، متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد (همان، ص ۲۱۸).

تمایز قرائت‌های فقهی در خصوص فقه حکومتی

در قبال قرائت امام خمینی از ولایت فقیه که مشتمل بر قرائتی حداکثری از ظرفیت اسلام برای اداره جامعه است، قرائت‌های حداقلی از فقه و ظرفیت‌های آن در عرصه سیاست، اجتماع و حکومت ارائه شده است که مطابق آن، برخی از اساس، ظرفیت فقه برای اداره حکومت را مورد انکار قرار داده و برخی، علل و عواملی خاص را علت جدایی فقه از عرصه اداره امور حکومت و اجتماع دانسته و برخی، ضمن باور به ضرورت حکومت در عصر غیبت، گستره محدودی از اختیارات را برای فقیه قائلند.

تبارشناسی کلی قرائت‌هایی از فقه در خصوص حکومت دینی در عصر غیبت از قرار ذیل است:

قرائت حداقلی از فقه که سیاست و حکومت را در فقه بر نمی‌تابد و ضمن تفکیک حوزه سیاست و دین از یکدیگر در عصر غیبت، بر رسیدگی فقیهان شیعه نسبت به امور فردی افراد مؤمن، تأکید کرده و ضمن تأکید بر اجرای شریعت در امور فردی مؤمنان، اداره امور حکومت را از اختیارات امام زمان (عج) برشمرده و با

مطلوب فرض کردن صبر، سکوت و انتظار به جهت فرارسیدن زمان حکومت امام زمان، تشکیل حکومت در عصر غیبت را حرام و از مصادیق حکومت طاغوت، معرفی نموده است (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱، ص ۲۰۵).

قابل توجه است که این قرائت از حکومت دینی، قرائتی فقیهانه از دین نبوده و نشانه‌هایی از آن را می‌توان در عبارات برخی اخباریون یا اظهارات رؤسای انجمن حجّتیّه جست‌وجو کرد (باقی، ۱۳۶۳، ص ۱۱۷، ۱۷۲، ۳۱۷).

دیدگاهی که گرچه حکومت دینی در عصر غیبت را از مصادیق طاغوت، فرض نمی‌کند، اما با قاصردانستن ادله از بحث تشکیل حکومت، تنها به موارد ضروری نیازهای اجتماعی و در قالب «حسبه»، اکتفا کرده و با فروگذاشتن بسیاری از مسائل اساسی و مورد نیاز جامعه، فقط اموری همچون «ولایت بر افراد ناتوان و محجور» را تنها بدین علت که از سوی شارع، متصدی خاصی برای آنها تعیین نشده و در عین حال، انجام آن ضروری است، برعهده حاکم شرع نهاده است (خوئی، ۱۴۱۰ق، ص ۴۲۴؛ مدنی، ۱۳۶۴، ص ۲۶).

نگرشی که پای را از موارد فوق، فراتر نهاده و ضمن پذیرش حاکمیت سیاسی فقیهان در عصر غیبت، امور جامعه را برعهده حاکمان مشروع در قالب نظریه مشهور شیعه در عصر غیبت «ولایت عامه فقیهان» (انصاری، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۵۵۷)^۱ نهاده و بر پاسخگویی فقه شیعه، نسبت به نیازهای فردی و اجتماعی مردم تأکید می‌ورزد. لکن این نظریه نیز چنانکه خواهد آمد به‌خاطر اینکه اختیارات فقیه را در محدوده فروع شرعی قرار می‌دهد عملاً قادر نخواهد بود، اداره مطلوب جامعه و کارآمدی دین در عرصه اجتماع و حکومت را تضمین نماید.

مطابق این نگرش که حاکمیت شیعه را تنها در گستره فروع فقهی، جایز دانسته و در مواردی فراتر از فروع شریعت اسلامی، حق اعمال حاکمیت و اظهار نظر ولی فقیه را به رسمیت نمی‌شناسد، بسیاری از مباحث و مسائل نوپیدا از حوزه حاکمیت سیاسی، خارج گشته و حاکمیت سیاسی در این موارد، عملاً به تعطیلی می‌انجامد و این امر در عمل به‌نوعی عرفی‌انگاری و سکولاریسم، خواهد انجامید.

راهکارهای ارتقاء جایگاه فقه حکومتی

الف) استفاده حداکثری از مصلحت

مصلحت در گستره فقه به حدی از اهمیت، برخوردار است که می‌توان آن را از ارکان پویایی فقه برشمرد، بلکه این عنصر به‌صورت مضاعف در فقه حکومتی از اهمیت و ضرورت برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که فقه حکومتی، جز در سایه این عنصر، محقق نخواهد شد. در توضیح این مدعا باید گفت: مصلحت، همواره در فقه شیعه، جای داشته است. لذا به دو نوع مصلحت در فقه شیعه می‌توان اشاره کرد؛ در حالی که مطابق نظریه شیعه، احکام در گرو مصالح و مفساد پیشینی، دانسته شده و وجوب و حرمت احکام به مصلحت و مفسده موجود در متعلق احکام مستند است. نوع دیگر از مصلحت که عمدتاً در ارتباط با اموری همچون: «برون‌رفت از مشکلات خاص»، «تسهیل امور زندگی مؤمنان - زندگی مؤمنانه»، «تأمین اهداف غایی دین و شریعت در صورت عدم امکان انجام احکام اولیه»، «حُسن انجام امور در جامعه و نظام سیاسی»، «ضرورت‌های ناشی از مشکلات اداره مطلوب امور مردم»، «چالش‌های فراروی تقابل میان آرمانها و واقعیت‌های موجود، هست‌ها و باید‌ها» و «اولویت‌بندی میان تزامم سیاست‌ها و مصالح نظام سیاسی - اجتماعی»، رخ می‌نماید.

احکام حکومتی به‌عنوان احکامی که جایگاه آنها شرایط خاص است، مورد عنایت شارع قرار می‌گیرد که از یک‌سو شارع، قوانین و مقرراتی را بر زندگی افراد، حاکم کرده و انجام آنها را خواسته است و از سوی دیگر، این قوانین و مقررات به علل و عوامل مختلف و در زمانها و مکانهای متفاوت، یا قابلیت انجام ندارند یا در مرحله انجام، مکلف را به سختی و مشکلات بسیار می‌افکنند، یا اینکه گرچه ممکن است در کوتاه‌مدت بر موازین و فروعات شریعت، منطبق باشند؛ اما به‌خاطر مشکلاتی خاص، انجام آن در درازمدت به کاهش سطح دینداری انجامیده و اهداف غایی شریعت را به چالش کشانده یا تحقق آن را به تأخیر می‌اندازد. از این‌رو، شارع در این موارد خاص، مصلحت‌اندیشی را مد نظر قرار داده و در چارچوب اهداف و غایات شریعت و بر

اساس فلسفه‌ای که برای احکام حکومتی در نظر گرفته شده است، دست از احکام اولیه شسته و از آنجا که هیچ صورتی از زندگی بشر، خارج از فضای دینداری نبوده و شارع برای همه صورتهای زندگی، احکامی را قرار داده است. از این رو، شارع احکامی را به عنوان جایگزین احکام اولیه قرار داده است که در قالب احکام حکومتی و تدبیر امور شریعت‌محور جامعه، بر عهده حاکم اسلامی قرار می‌گیرد.

بر این اساس، حاکم اسلامی در فرایند اداره مطلوب جامعه، از یک سو، موظف است جامعه را بر مدار شریعت، اداره نموده و احکام شریعت را به‌خوبی به اجرا در بیاورد و از سوی دیگر، اداره جامعه در برخی از موارد با موانع و مشکلاتی، همراه می‌شود و اداره مطلوب، رفع مشکلات توده مردم، حفظ نظام و بلکه تأمین اهداف درازمدت شریعت، مستلزم تعطیلی موقت برخی از احکام شریعت و نادیده‌نگاشتن برخی از آموزه‌های شریعت است و حاکم اسلامی در راستای تأمین اهداف غایی شریعت و در فرآیند قاعده «اهم و مهم» می‌تواند بر اساس آموزه‌های شریعت و مطابق اصل اساسی «مصلحت حفظ نظام و دین»، به صورت موقت، برخی احکام شریعت را تعطیل کرده و برای برخی دیگر، اولویت قائل شود. بدین صورت که در کوتاه‌مدت، احکام اولیه را کنار گذارده و احکام ثانویه را به اجرا درآورد، بلکه در راستای تأمین غایات شریعت، احکام حکومتی خاص را صادر فرماید.

بدیهی است مصلحت‌اندیشی‌های صورت پذیرفته از سوی حاکم در عرصه جعل حکم حکومتی، همواره در گرو عناوینی همچون «اضطرار، ضرورت، عسر و حرج، تقیه و...» قرار نداشته و حاکم اسلامی می‌تواند به ملاکهای دیگری همچون تسهیل امور عباد، از بین بردن گره‌های کور اداره جامعه و تأمین اهداف عالی نظام اسلامی، حکم حکومتی را جعل و ابلاغ نماید.

آنچه حکم این‌گونه مصلحت‌اندیشی و ضرورت پیوند میان حکم حکومتی و مصلحت را توجیه می‌نماید، ادله کتاب و سنت، بلکه بنای عقلاست که به ضرورت اطاعت از حاکم، حکم نموده و در عین حال، گستره فرامین حکومتی را به قوانین الهی، محدود کرده و در شرایط خاص، آن را به ضرورت و مقتضای مصلحت برآمده از دین، محدود کرده است؛

حتی این ادله در عین حال که نمایانگر استناد این گونه احکام به آموزه‌های اصیل شریعت است، می‌تواند منابعی برای مشروعیت حکم حکومتی به حساب آید.

امام خمینی علیه السلام در همین راستا، ضمن پیوند میان حکم حکومتی و مصلحت، انجام امور در حوزه حاکمیت سیاسی را به عنصر مصلحت، مقید کرده و این گونه اظهار داشته است: «للولی ان یعمل فی الموضوعات علی طبق الصلاح للمسلمین او لاهل حوزه و لیس ذلک استبداداً بالرأی، بل هو علی طبق الصلاح، فرأیه تبع للصلاح کعمله» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۶۱۹)،^۲ بر حاکم است که در موضوعات، مطابق مصلحت مسلمانان، یا اهالی کشور اسلام رفتار نماید و این قضیه از مصادیق استبداد به‌رأی نبوده، بلکه انجام امور بر اساس مصلحت است. بنابراین، نظر وی، به‌مانند رفتارش، تابع مصلحت خواهد بود.

آنچه امام خمینی را به‌عنوان یکی از بنیانگذاران ارتقاء جایگاه فقه حکومتی، قرار می‌دهد این است که ایشان در تزاخم میان احکام حکومتی و احکام اولیه شریعت و در فرایند اهتمام به «اهم» و فروگذاردن «مهم» و مصلحت‌نگری، احکام حکومتی را مقدم می‌دارد، بلکه ایشان احکام حکومتی را در عرض احکام شریعت، فرض کرده و بر این باور است که احکام حکومتی از احکام اولیه شریعت است و از قبیل احکام ثانویه به‌شمار نمی‌رود: «احکام سلطانیه که خارج است از تعزیرات شرعیه در حکم اولی است؛ متخلفین را به مجازاتهای بازدارنده به امر حاکم یا وکیل او می‌توانند مجازات کنند» (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۴۷۳).

مطابق همین منطق، حکومت و لوازم آن نیز از احکام اولیه شریعت، فرض شده و احکام صادره از سوی حاکم نیز بر اساس مصالح عامه حکومت و جامعه در ذیل احکام اولیه قرار می‌گیرد: «حکومت [که] شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیه...» (همان، ج ۲۰، ص ۴۵۲).

حکم حکومتی، مبتنی بر مصلحت‌اندیشی و در راستای تحقق حداکثری آرمانهای شریعت، به‌عنوان یکی از ارکان فقه حکومتی، دارای سابقه‌ای مناسب در فقه شیعه بوده و در این جهت، می‌توان به احکام حکومتی صادره از سوی فقهای بزرگ شیعه، اشاره کرد

که با عنایت به اینکه زمام امور شیعه در زمان سلطه حاکمان جائز را بر عهده داشتند، مصلحت‌اندیشی برای تأمین سعادت و اهداف اسلام و نظام اسلامی، بر عهده آنان نهاده شده و آنان نیز بر این اساس در فرایند احکام حکومتی، مصلحت کشور اسلامی را لحاظ کرده و احکام حکومتی متناسب را صادر می‌کردند. طبیعی است که چون این احکام، احکام حکومتی بوده و از سوی فقیه جامع‌الشرائط، صادر گردیده است، از سوی عموم مردم، بلکه سایر فقیهان نیز مورد تبعیت قرار گرفته است. امام خمینی علیه السلام در این خصوص با ذکر موردی خاص، به تبیین حکم حکومتی و ویژگی‌های آن پرداخته است:

حکم مرحوم میرزای شیرازی در حرمت تنباکو، چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب‌الاتباع بود و همه علمای بزرگ ایران - جز چند نفر - از این حکم متابعت کردند. حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر، سر موضوعی اختلاف شده باشد و ایشان روی تشخیص خود قضاوت کرده باشند. روی مصالح مسلمین و به‌عنوان «ثانوی» این حکم حکومتی را صادر فرمودند... مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی که حکم جهاد دادند - البته اسم آن دفاع بود - و همه علمای تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود (امام خمینی، ۱۳۷۳، ص ۱۲۵).

با توجه به مطالب فوق و عنایت ویژه حضرت امام به عنصر مصلحت و صدور احکام حکومتی مصلحت‌مدار که در سالهای رهبری ایشان مشاهده شده است، می‌توان بدین باور نائل آمد که قرائت ایشان از فقه، نه تنها بستر مناسبی برای فقه حکومتی ایجاد کرده است، بلکه باید اذعان کرد که توسعه این مؤلفه‌ها در قرائت فقهی امام خمینی، عملاً به توسعه فقه حکومتی انجامیده و جایگاه آن را در فقه شیعه، ارتقاء بخشیده است.

ب) توسعه اختیارات حکومتی ولایت فقیه (ولایت مطلقه فقیه)

در نقطه مقابل همه قرائت‌هایی که از ظرفیت حداقلی فقه در جامعه بهره می‌گیرند، طبق نگرش امام خمینی، فقه شیعه، نه تنها مملو از مباحث سیاسی است، بلکه آموزه‌های آن، دارای ارتباط وثیق و محکمی با حکومت نیز هست؛ به گونه‌ای که ایشان حکومت را فلسفه

عملی فقه خواننده و نظریه اداره فقهی جامعه در همه شؤون و موارد را ارائه کرده است: حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت، نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است. هدف اساسی این است که ما چگونه می‌خواهیم اصول محکم فقه را در عمل فرد و جامعه پیاده کنیم و بتوانیم برای معضلات جواب داشته باشیم و همه ترس استکبار از همین مسأله است که فقه و اجتهاد، جنبه عینی و عملی پیدا کند و قدرت برخورد در مسلمانان به وجود آورد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱، ص ۲۹۰).

گرچه امام خمینی در کتب فقهی خویش، بر نظریه مشهور شیعه در خصوص ولایت عامه فقیهان، تأکید کرده و استدلال می‌نماید؛ اما با پیروزی انقلاب اسلامی و ورود عینی و عملی ایشان به عرصه اداره حکومت دینی، بر اساس نگرشی جامع و با تأکید بر مبانی پیش‌گفته بر اداره مطلوب و کارآمد جامعه، طبق آموزه‌های فقه، تأکید کرده و در این راستا، ضمن ارائه قرائت‌های متمایزی در خصوص نقش عقل، مصلحت و زمان و مکان در استنباط، بر رویکرد احکام حکومتی در برون‌رفت از بحرانها تأکید نموده (همان، ص ۲۸۹) و عملاً با فراخ‌تردیدن گستره اختیارات ولی فقیه، اختیاراتی را فراروی او نهاده‌اند تا بتواند جامعه سیاسی را به شکل مطلوب، اداره و هدایت نماید.

در این میان، گرچه نظریه ولایت عامه فقیهان نیز گستره وسیعی از اختیارات را فراروی فقیه قرار داده و وی بر اساس این نظریه، قادر است با توجه به اختیارات وسیع، به تأسیس نظام سیاسی، مبادرت ورزیده و شؤون مختلف آن را اداره نماید، اما هر نظام سیاسی در مقاطعی، با مشکلاتی مواجه می‌شود که حل آنها نیازمند تصمیم‌گیریهای خاص است؛ بلکه بسیاری از مسائلی که در جامعه، روی می‌دهد، در ذیل فروع فقهی موجود، قرار نداشته و اجرای آنها در زمان حاضر، ممکن است نوعی شریعت‌گریزی یا عدم عمل به شریعت و عدم انطباق با آن محسوب شود. از این رو، نظام سیاسی از یک سو برای اداره امور خود به تصمیم‌گیری در این موارد

نیازمند است و از سوی دیگر، ولایت و سرپرستی فقیه در این موارد - حتی بنا بر نظریه ولایت عامه فقیه - مبهم بوده و تبیین نشده است. لذا پس از گذشت چند سال از تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران، کارآمدی اداره فقهی جامعه در مواردی با ابهام مواجه شد و امام خمینی در فرایند خاصی، با تأکید بر اختیارات بیشتر برای ولی فقیه در حوزه نظام سیاسی، ضمن ابهام‌زدایی از نوع اداره صحیح نظام سیاسی در عصر غیبت، عملاً نظریه «ولایت مطلقه فقیه» را طرح کرده و کارآمدی آن در اداره نظام سیاسی را به اثبات رسانیده‌اند. بنابراین، «ولایت مطلقه فقیه» که دایره اختیارات وسیع‌تری را فراروی حاکم اسلامی قرار می‌دهد را می‌توان از ابداعات و مختصات فقهی امام خمینی دانست؛ گرچه برخی، دیدگاه فقیهان سابق را نیز بر این نظریه، منطبق دانسته (جوان، ۱۳۷۹، ص ۲۲۰ و کربلایی، ۱۳۸۳، ص ۵۴) و برخی نیز عبارات حضرت امام در سالهای قبل از انقلاب را همان ولایت مطلقه و نه ولایت عامه، اعلام کرده (کربلایی، ۱۳۸۳، ص ۱۱۹) و بر اساس آن هرگونه تحول و تکاملی را در این خصوص از جانب امام خمینی، منکر شده‌اند (همان، ص ۱۵۵)، اما به‌طور قطع می‌توان بر این نکته تأکید کرد که این نظریه در سالهای آخر زندگی امام خمینی، جلوه‌ای مضاعف یافته و با اینکه قید «مطلقه» در قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ برای ولایت فقیه، بیان شده و در آن زمان، عمدتاً تأکید بر خود «ولایت فقیه» بود، اما با توجه به دیدگاههای امام خمینی در این خصوص، در جریان بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸، قید مطلقه به آن افزوده شده و اعتقاد حضرت امام به ولایت مطلقه به‌صورت قانون در آمد (واعظی، ۱۳۸۳، ص ۳۱۴).

اظهار نظر امام خمینی علیه السلام در خصوص ولایت مطلقه فقیه از آنجا شروع شد که ایشان در پاسخ به استفسار وزیر کار و امور اجتماعی در مورد برقراری شروط الزامی در واحدهای تولیدی و خدماتی، حوزه اختیارات وسیعی را برای حاکم فرض کرده‌اند. اصل استفتاء و پاسخ ایشان بدین شرح است:

آیا دولت اسلامی، حق دارد الزاماتی را خارج از آنچه صریحاً در احکام شرعی مشخص شده است بر شهروندان خود اعمال نماید، یا در روابط

اجتماعی افراد دخالت نموده، محدودیت‌هایی را برقرار سازد؟ اگر پاسخ مثبت است، حدود این اختیار تا کجاست و تشخیص آن با کیست؟
باسمه تعالی، در هر دو صورت، چه گذشته و چه حال، دولت می‌تواند شروط الزامی را مقرر نماید (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص ۴۳۰).

این پاسخ، تبعات بسیاری در جامعه داشته؛ به طوری که دو نوع تفسیر اساسی در این خصوص ارائه شده است. بر اساس یک برداشت، امام خمینی، اختیارات وسیعی را برای حکومت و حاکم قائل شده است؛ به گونه‌ای که ولی فقیه، هرگاه شرطی را لازم بداند و مصلحت کشور ایجاب کند، می‌تواند در متن قراردادها بگنجانند و عمل کند. برداشت و تصور دیگر، آن بود که تفویض و تأیید این اختیارات مهم، واقعیت دارد؛ ولی این اختیارات، تنها در محدوده احکام الهی خواهد بود. به عبارت دیگر، حکومت و دولت اسلامی اختیاراتی دارد، اما اختیارات و قدرتش محدود به احکام فرعیه شرعیه است؛ چنانچه این برداشت اخیر به وضوح از نامه دبیر وقت شورای نگهبان، نمایان است. از این رو، امام خمینی در پاسخ به این نامه بر برداشت اول، تأکید کرده و اختیارات وسیع حکومت در قالب ولایت فقیه را این‌گونه توضیح داده است:

دولت می‌تواند در تمام مواردی که مردم استفاده از امکانات و خدمات دولتی می‌کنند با شروط اسلامی و حتی بدون شرط قیمت، مورد استفاده را از آنان بگیرد و این جاری است در جمیع مواردی که تحت سلطه حکومت است و اختصاص به مواردی که در نامه وزیر کار، ذکر شده است ندارد، بلکه در انفال که در زمان حکومت اسلامی امرش با حکومت است، می‌تواند بدون شرط یا با شرط الزامی، این امر را اجرا کند (همان، ص ۴۳۵).

بحث از حوزه اختیارات گسترده ولی فقیه به تناسب بحث‌هایی که در فضای فقهی - سیاسی مطرح می‌شد به همین جا ختم نمی‌شود؛ بلکه امام خمینی در پاسخ به بیانات ریاست جمهوری وقت که بیانات حضرت امام را در راستای حوزه اختیاراتی در محدوده فروع شرعی، معنا کرده و مراد امام را مقید بودن ولایت فقیه به محدوده احکام شرعی دانسته بود، بر توسعه اختیارات ولی فقیه تأکید کرده و در پاسخ به ایشان

از ولایت مطلقه، یاد کرده و آن را امری فراتر از فروعات شرعی دانسته‌اند. امام خمینی با اشاره به موارد و مصادیق بسیار بر این معنا تأکید کردند که در صورت تقید اختیارات ولی فقیه به فروعات شرعی، عرضه ولایت مطلقه و مفوضه به پیامبر اسلام ﷺ، امری بی‌معنا بوده و پیامدهای قبول این منطوق، غیر قابل قبول خواهد بود:

از بیانات جنابعالی در نماز جمعه، این‌طور ظاهر می‌شود که شما حکومت را به‌معنای ولایت مطلقه‌ای که از جانب خداوند به نبی اکرم ﷺ واگذار شده و اهم احکام الهی است و بر جمیع احکام فرعیة الهیه تقدم دارد، صحیح نمی‌دانید و تعبیر به اینکه اینجانب گفته‌ام حکومت در چارچوب احکام الهی، دارای اختیارات است، به کلی برخلاف گفته‌های اینجانب است. اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعیة الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام ﷺ یک پدیده بی‌معنا و محتوا باشد. اشاره می‌کنم به پیامدهای آن [که] هیچ‌کس نمی‌تواند ملتزم به آنها باشد، مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی است یا حریم آن است، در چارچوب احکام فرعیة نیست. نظام‌وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و جلوگیری از ورود و خروج ارز و جلوگیری از گران‌فروشی، قیمت‌گذاری... و صدها امثال آن که از اختیارات دولت است، بنا بر تفسیر شما خارج است و صدها امثال اینها. باید عرض کنم حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعیة، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک‌جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را؛ چه عبادی و غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است از

آن، مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند. آنچه گفته شده تا کنون و یا گفته می‌شود، ناشی از عدم شناخت ولایت مطلقه الهی است. آنچه گفته شده است که شایع است مزارعه و مضاربه و امثال آنها با اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است و بالاتر از آن هم مسائلی است که مزاحمت نمی‌کنم (همان، ص ۴۵۱).

با توجه به آنچه بیان شد باید گفت گرچه فقیهان پیشین، گامی فراتر از گستره محدود امور فردی و حسبه، نهاده و ولایت فقیهان را به امور عمومی و مسائل سیاسی جامعه توسعه داده‌اند و با ارائه نظریه مشهور «ولایت عامه فقیهان»، مسیر تصدی حکومت دینی توسط فقیه را هموار نمودند، اما آنچه نظریه «ولایت مطلقه فقیه» را در این خصوص از سایر قرائت‌ها متمایز می‌کند، توسعه اختیارات وی به اموری فراتر از احکام اولیه و ثانویه و گره‌زدن آن به مصلحت نظام و صدور احکام حکومتی مستند به شریعت و مصلحت است. این حوزه وسیع از اختیارات را نه تنها نمی‌توان به فقیهان پیشین نسبت داد، بلکه در آثار فقهی و مکتوب خود امام هم، چنین حوزه اختیاری یافت نمی‌شود؛ بلکه این اندیشه در خط سیر تاریخی خود مراحل تکوین و تکامل را پیموده و به‌نظر می‌رسد پیروزی انقلاب اسلامی، به‌دست‌گرفتن قدرت توسط فقها و مواجهه مستقیم با مشکلات، در این تحول، نقش اساسی داشته است. به عبارت دیگر، باور به این گستره از اختیارات، گرچه ممکن است به‌صورت اجمال به برخی عبارات فقیهان پیشین، بلکه امام خمینی نیز مستند باشد، لکن آنچه امام خمینی را در این خصوص، پیشگام می‌نماید، ارائه تفصیلی این اختیارات در قالب فقه سیاسی متناسب با اداره نظام سیاسی است که در سالهای پس از تصدی اداره امور کشور ایران، ارائه شده است. لذا می‌توان همین اختیارات را به‌صورت مجمل و مبهم در عبارات فقیهان شیعه ردیابی کرد.

برخی از اختیاراتی که می‌تواند مطابق این نظریه برای ولی فقیه در نظام سیاسی وجود داشته باشد و در عین حال، سایر قرائت‌ها، فاقد چنین اختیاراتی باشند، در

عبارات امام خمینی - به عنوان تبیین کننده این نظریه - از قرار ذیل است:

۱. تحدید مالکیت خصوصی

«مالکیت را در عین حال که شارع مقدس، محترم شمرده است، لکن ولی امر می تواند همین مالکیت محدودی که ببیند خلاف صلاح مسلمین و اسلام است، همین مالکیت مشروع را محدودش کند به یک حد معینی و با حکم فقیه از او مصادره بشود» (همان، ج ۱۰، ص ۴۸۱).

۲. حکم حکومتی

امام خمینی علیه السلام در پاسخ به این سؤال که «برای اداره کشور، قوانینی در مجلس تصویب می شود، مانند قانون قاچاق، گمرکات، تخلفات رانندگی و قوانین شهرداری و به طور کلی احکام سلطانی و برای اینکه مردم به این قوانین عمل کنند برای متخلفین، مجازاتهایی در قانون تعیین می کنند، آیا این مجازاتها از باب تعزیر شرعی است و احکام شرعی تعزیرات از جهت کم و کیف بر آن بار است یا قسم دیگر است؟» می فرمایند: «احکام سلطانی که خارج است از تعزیرات شرعی، در حکم اولی است. متخلفین را به مجازاتهای بازدارنده به امر حاکم و یا وکیل او می توانند مجازات کنند» (همان، ج ۱۹، ص ۴۷۲).

۳. اختیار فقیه در عفو مجرمان

«مذهب اسلام، عفو دارد. در موقعش گذشت های زیادی دارد. در موقعش برای مجرمهایی که جرمشان ثابت بشود، حدود دارد. از آن طرف، عفو دارد؛ لکن بر ولی امر است که در بعضی وقتها که صلاح می داند عفو بکند... همچنین اختیاری از طرف شارع داریم به اینکه عفو بکنیم و ممکن است عفو شان بکنیم» (همان، ج ۱۱، ص ۱۴۹).

۴. کنترل موالید

امام خمینی در مورد اینکه آیا از لحاظ شرعی می توان قائل به کنترل جمعیت شد یا خیر، این گونه اظهار داشته است: «راجع به موالید، تابع آن است که حکومت چه تصمیمی بگیرد» (همان، ج ۵، ص ۱۸۳).

مطابق این معنا، امام خمینی با توجه به مقوله حکومت به‌عنوان حکم اولیه اسلام و عنایت به مصلحت به‌عنوان رکن پویایی و کارآمدی فقه شیعه، گستره‌ای از اختیارات را برای فقیه جامع‌الشرائط در عصر غیبت، رقم می‌زند که فقیه بر اساس آن، نه فقط می‌تواند اداره حکومت دینی را عهده‌دار شود، بلکه در سایه این اختیارات - که به مبانی فقه شیعه، مستند است -، وی قادر خواهد بود کارآمدی نظام دینی در اداره امور حکومت را تضمین کرده و عملاً خواهد توانست با پشت سرگذاردن بحرانها و چالش‌های احتمالی، راه پیشرفت و تعالی این حکومت را نیز هموار سازد.

چنانکه پیداست، بر خلاف قرائت‌های حداقلی که اختیارات محدودی برای فقیه، قائل شده و خروج از بحرانها و چالش‌ها برای نظام سیاسی در سایه رویکرد به مصلحت و احکام حکومتی، نهادینه نشده؛ بلکه در برخی قرائت‌ها حتی پیش‌بینی هم نشده است. تنها در این قرائت از فقه سیاسی و حکومتی است که فقیه، قادر خواهد بود با ملاحظه نیازها و مشکلات طولانی‌مدت و کوتاه‌مدت کشور اسلامی، برای هدایت کلان آن، برنامه‌ریزی نماید و با استفاده از مؤلفه‌هایی مانند حکم حکومتی یا مصلحت، جامعه را از بحران و چالش عبور داده و مناسب‌ترین مسیر - مبتنی بر شریعت، عقلانیت و عرف - را در برون‌رفت از مشکلات ارائه کند.

بلکه فقیه در فرایند اجتهاد نیز قادر خواهد بود، نیازهای جامعه را در نظر گرفته و با موضوع‌شناسی مناسب و درک موقعیت زمان و مکان، احکام فقه را استنباط کرده و عملاً از مؤلفه‌ها و ارکان فقه به‌صورت کارآمد و عملیاتی، در راستای توسعه و تعالی جامعه استفاده نماید.

خاتمه

گرچه ممکن است نظریه «ولایت مطلقه فقیه»، نظریه‌ای جدا از نظریه «ولایت عامه فقیه» تلقی نشده و این اختیارات از لوازم اداره نظام سیاسی به‌نحو مطلوب، فرض شود و ولایت مطلقه، چهره شفاف همان نظریه ولایت عامه، محسوب شود که به اختیارات فقیه به‌صورت اجمالی پرداخته بود و هر چند در عبارات فقیهان، تصریحی به نفی این حوزه

از اختیارات، وجود ندارد و اگر تأسیس نظام سیاسی جمهوری اسلامی و نمایان شدن حوزه‌های خاص که به کارآمدی نظام، لطمه وارد می‌کرد، نبود شاید فقهی مانند امام خمینی، دیدگاه «ولایت مطلقه» را با این اوصاف و خصوصیات، طرح نمی‌کرد؛ اما قرائن، شواهد و عباراتی وجود دارد که می‌تواند به تفاوت میان این دو دیدگاه دامن‌زده و آنها را دو نظریه متفاوت دانسته و عرضة «ولایت مطلقه فقیه» را ناشی از سیر تحول فقه سیاسی در عصر حاضر بداند. از این‌رو، صاحب جواهر که قائل به ولایت عامه فقیه بوده و تمام اختیارات ائمه علیهم‌السلام در امور حکومتی - جز مواردی که به امام علیه‌السلام اختصاص دارد - را برای فقها ثابت می‌داند در ذیل مسأله امکان واگذاری معادن سطحی و آبهای روان به فقیه، جهت مصرف در امور مصلحتی مسلمانان، دامنه اختیارات فقیه در این امور که بر مصالح واقعی، مبتنی است را مورد انکار قرار داده و اختیارات وی را به مواردی منصرف می‌داند که بر موازین ظاهری شریعت منطبق باشد. ایشان می‌گوید:

واگذاری معادن سطحی و آبهای روان و امثال آن که متوقف بر مصالح واقعی است برای نایب عام امام زمان، جایز نیست؛ زیرا نیابت وی به حدی از عموم برخوردار نیست تا امثال این مورد که بر شناخت مصالح واقعی، مبتنی باشد را شامل شود و ظاهراً معیاری نیز برای وی در اذن به این قضیه وجود ندارد. از این‌رو، این مسأله از مختصات امامت بوده و در ذیل اطلاق نیابت فقیه در عصر غیبت که به موارد منطبق بر موازین ظاهری شریعت منصرف است، قرار نمی‌گیرد (نجفی، ۱۳۶۷، ج ۳۸، ص ۱۰۳).

در سوی دیگر، برخی از فقیهان نیز بر این باورند که وظیفه حاکم و دولت اسلامی، اجرای قانونها و فروع شرعی بوده و باید در دایره احکام شریعت، قوانین شریعت را به اجرا در بیاورد (مکارم، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۰۱).

در حالی که مطابق نظریه ولایت مطلقه فقیه از یک‌سو، بسیاری از امور به دلیل استناد به مصلحت عمومی مسلمانان و نظام سیاسی در ذیل اختیارات حاکم، قرار گرفته و از سوی دیگر، با توجه به عباراتی که از امام خمینی رحمته‌الله گذشت این اختیارات به دایره فروع فقهی محدود نشده، بلکه ایشان بر این باور قرار گرفت که اگر اختیارات

حکومت در چارچوب احکام فرعیه الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام ﷺ یک پدیده بی معنا و محتوا باشد و مستلزم پیامدهایی است که کسی نمی تواند به آنها پای بند باشد (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۰، ص ۴۵۱).

در پیامد تبیین دیدگاه امام خمینی و اجرای آن به عنوان الگوی عملی اداره نظام سیاسی در عصر غیبت، برخی از شاگردان ایشان نیز با این معنا همراه شده و این دیدگاه را مورد قبول قرار داده اند که به جهت شناخت بیشتر این دیدگاه به عبارتی در این خصوص اشاره می شود:

دایره ولایت فقیه به تصمیم گیری در باب مصالح عامه ای که به عموم، مرتبط باشد، منحصر نمی شود و مقتضای ولایت او وسیع تر بوده و ولی فقیه، مراقب امت است تا از راه صواب به طریقی که موجب خواری و ضررشان شود، منحرف نشوند.

پایداری حکومت اسلامی به این است که در رأس آن ولی و امامی صالح، قرار داشته باشد که امر اداره تمام مردم به وی واگذار شده و تشکیلات و نظام حکومتی از وی ریشه گرفته باشد. پس تشکیلات و نظام حکومت، مشروعیت خویش را وامدار اراده، اختیار او و آنچه وی صواب می داند می باشد، نه اینکه حدود اختیارات وی از تشکیلات و نظامی که وی نیز جزئی از آن است، ریشه بگیرد. مشروعیت نظام به واسطه اوست، نه اینکه وی مشروعیت و اختیارات خود را از نظام کسب نماید (مؤمن، ۱۴۱۵ق، ص ۲۳).

نتیجه گیری

فقه حکومتی، امری مستند به امام خمینی رحمته الله علیه و ماحصل فعالیت های علمی ایشان نیست، بلکه نگرشی اصیل است که ریشه در مبانی فقه داشته و توسط فقهای پیشین نیز مورد عنایت قرار گرفته است؛ لکن با عنایت به اینکه مقتضای عصر غیبت، تقیّه از حاکمان جائز بود، لذا بحث از تبیین نقشه راه سعادت مادی و معنوی جامعه در پرتو فقه شیعه و در ذیل حکومت دینی برای فقیهان، میسر نبوده، بلکه با موانع متعددی مانند

کم بودن جمعیت مؤمنان و رسمیت نداشتن شیعه در سرزمین مشخص، مواجهه بوده است. با پیروزی انقلاب اسلامی و ایجاد نظام سیاسی مبتنی بر آموزه‌های فقهی و پس از برطرف شدن بسیاری از زمینه‌هایی که مقتضی عدم طرح حداکثری فقه در جامعه بود، ضرورت تبیین ظرفیت‌های حداکثری فقه، نمایان شد که حضرت امام با شناخت صحیح زمانه و ضرورت درک تحول و توسعه در ظرفیت‌های فقه، بسترهای فقه را مورد واکاوی قرار داده و توسعه جایگاه حکومتی فقه شیعه را مورد عنایت قرار داد و در این راستا با ارائه نظریه ولایت مطلقه فقیه، گستره‌ای از اختیارات را به تناسب اداره جامع، مطلوب و کارآمد برعهده حاکم اسلامی - ولی فقیه - نهاد تا از همه ظرفیت‌های فقه شیعه در راستای اداره شریعت‌مدار جامعه، استفاده نماید و با استفاده از عناصری مانند زمان و مکان، مصلحت و حکم حکومتی در استنباط احکام شرعی، جامعه را به سوی آرمانهای شریعت، سوق داده و با برطرف کردن گره‌های کور علمی و عملی، کارآمدی حکومت دینی را نیز در مرحله عمل، اثبات نماید.

یادداشت‌ها

۱. لكن المسألة لاتخلو عن الاشكال و ان كان الحكم به مشهورياً.
۲. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱. همچنین ر.ک: به عبارت دیگری از ایشان: «فالفقیه العادل جمیع ما للرسول و الائمة مما يرجع الی الحكومة و السياسة و لایعقل الفرق لان الوالی - ای شخص کان - هو مجری احکام الشریعة و المقیم للحدود الالهیة و الآخذ للخراج و سائر مالیات و المتصرف فیها بما هو صلاح المسلمین» (همان، ص ۶۲۶).

منابع و مأخذ

۱. امام خمینی، سیدروح‌الله، صحیفه امام، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۸ش.
۲. -----، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹ش.
۳. -----، ولایت فقیه، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، ۱۳۷۳ش.
۴. انصاری، مرتضی، مکاسب المحرمة، قم: کنگره بزرگداشت صدمین سالگرد شیخ انصاری، ج ۲، ۱۴۲۰ق.

۵. باقی، عمادالدین، در شناخت حزب قاعدين زمان (موسوم به انجمن حجّتیّه)، نشر دانش اسلامي، چ ۳، ۱۳۶۳.
۶. جوان آراسته، حسين، مباني حكومت اسلامي، قم: مركز انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم، ۱۳۷۹.
۷. حسيني شيرازي، سيدمحمد، الفقه، (كتاب الحقوق)، قم: مطبعة سيدالشهداء، ۱۴۰۱ق.
۸. خوئي، سيدابوالقاسم، التنقيح في شرح العروة الوثقى، تقرير غروي تبريزي، قم: دارالهادي للمطبوعات، چ ۳، ۱۴۱۰ق.
۹. شمس الدين، محمدمهدي، نظام الحكم و الإدارة في الاسلام، قم: دارالثقافة للطباعة و النشر، ۱۴۱۲ق.
۱۰. صدر، سيدمحمدباقر، الاسلام يقود الحياة، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۱۰ق.
۱۱. -----، خلافة الانسان و شهادة الانبياء، تهران: جهاد البناء، قسم العلاقات الخارجية، ۱۳۹۹ق.
۱۲. عميد زنجاني، عباسعلي، «تأملی در فقه سياسي شيعه»، مجله علوم سياسي، ش ۴، بهار ۱۳۷۸.
۱۳. كربلايي پازوكي، علي، اندیشه‌های سياسي شيعه در عصر غيبت، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۳.
۱۴. مدني تبريزي، يوسف، الارشاد الي ولاية الفقيه، قم: المطبعة العلمية، ۱۳۶۴.
۱۵. مغنيه، محمدجواد، الخميني و الدولة الإسلامية، بيروت: دارالعلم للملايين، ۱۹۷۹م.
۱۶. مكارم شيرازي، ناصر، انوار الفقاهة (كتاب البيع)، قم: مدرسة الامام اميرالمؤمنين عليه السلام، ۱۴۱۳ق.
۱۷. منتظري، حسينعلي، دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية، قم: المركز العالمي للدراسات الإسلامية، ۱۴۰۹ق.
۱۸. مومن، محمد، كلمات سديده، قم: مؤسسه نشر اسلامي، ۱۴۱۵ق.
۱۹. مهريزي، مهدي، «فقه حكومتي»، فصلنامه نقد و نظر، ش ۱۲، پاييز ۱۳۷۶.
۲۰. نجفي، محمدحسن، جواهر الكلام، تهران: دارالكتب الإسلامية، ۱۳۶۷ش.
۲۱. واعظي، احمد، حكومت اسلامي، قم: مركز مديريت حوزه علميه قم، ۱۳۸۳.
۲۲. برای استناد به سخنان حضرت آية الله خامنه‌ای به نرم افزار حديث ولايت و سايت‌های www.khamenei.ir و www.leader.ir مراجعه شده است.